

مدیریت سیاسی فضا در عصر هخامنشی و تأثیر آن بر همگرایی و واگرایی اقوام ساکن قلمرو آنان

کلثوم غضنفری* - استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران
محمد سعیدی فر - کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران
علی محمدپور - استادیار دانشگاه صنعتی مالک اشتر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۲

چکیده

مدیریت سیاسی فضا، با کارکرد و رویکرد سازمان‌دهی بهینه کشور، به صورت بالقوه و بالفعل شالوده برنامه‌ریزی‌ها در همه سطوح مدیریت سرزمین است. این نوع مدیریت مبتنی بر واقعیت‌های فضای جغرافیای سیاسی کشور موجب کاهش نابرابری‌های توزیع فضایی منابع محدود و افزایش پایدار و توسعه در کشور می‌شود. ایران، به‌رغم فرازوفرودهای طولانی تاریخی در سازمان‌دهی سیاسی فضا و تقسیمات کشوری، در برخی موارد دچار چالش‌هایی مانند رقابت‌های ناسالم در جذب منابع و منافع، خلأهای مربوط به ساختار دولتی مناسب، کارایی به‌نسبت ضعیف آمایش سرزمین و رقابت‌های قومی است. این امر، لزوم تحلیل جغرافیایی - تاریخی تقسیمات کشوری ایران در دوره‌های تاریخی و تأثیر آن در واگرایی و همگرایی اقوام را برای عصر کنونی محسوس می‌نماید. هدف از انجام پژوهش حاضر بررسی شیوه مدیریت سیاسی قلمرو هخامنشی، راهکارهای اعمال‌شده توسط آن‌ها، و میزان موفقیت این راهکارها در حفظ یکپارچگی دولت و قلمرو آنان است که، جدا از افزایش دانش تاریخی ما، با توجه به ترکیب جمعیتی و قومی ایران در عصر حاضر، از بُعد نظری و تجربی درخور توجه است. داده‌های مورد نیاز پژوهش حاضر به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده و پس از دسته‌بندی بررسی و تحلیل شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که هخامنشیان، به‌منظور کنترل بهتر قلمرو خود، کشور را به واحدهای سیاسی کوچک‌تر تقسیم کرده بودند و شاخص اصلی در این تقسیم‌بندی، گزینش مدلی کارآمد برای اداره کشور با ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی سرزمین‌ها و اقوام مختلف ساکن در قلمرو آنان بوده است که همگرایی حداکثری و واگرایی حداقلی از حکومت مرکزی را به دنبال داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: اقوام، مدیریت سیاسی فضا، واگرایی، هخامنشیان، همگرایی.

مقدمه

از مهم‌ترین مسائلی که هخامنشیان، مانند دیگر دولت‌ها، با آن چالش داشته‌اند مسئله شیوه اداره سرزمین و سیستم حکومتی کارآمد برای اداره مناسب کشور بوده است. از زمان شکل‌گیری سلسله هخامنشی در قرن ششم تا سقوط آن در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد به دست اسکندر، ایران حکومتی مقتدر و بادوام داشته که قلمرو آن چندین برابر مساحت ایران امروزی بوده است. این کامیابی از آن جهت بیشتر قابل تأمل است که وسعت ارضی این دولت بسیار گسترده بود و اقوام متعددی را شامل می‌شد. پادشاهی هخامنشیان در اوج اقتدار خود از مرزهای غربی هند تا کرانه‌های دریای مدیترانه را شامل می‌شد و به سبب همین گستردگی اقوام و ملت‌های گوناگونی را دربر می‌گرفت. یونانی‌ها، عبری‌ها، بابلی‌ها، ارمنی‌ها، و ... از جمله این ملت‌ها هستند که امروزه بخش چشم‌گیری از داده‌های برجای‌مانده در مورد تاریخ هخامنشی مدیون تاریخ‌نگاری آنان است. بدون شک، اداره این قلمرو گسترده که اقوام گوناگونی در آن ساکن بوده‌اند، پاسداری از مرزها و حفظ استقلال و تمامیت سرزمینی آن با توجه به فناوری‌های ارتباطی آن روزگار نیازمند سیاست، سازمان، تشکیلات، و تقسیمات سیاسی مناسبی بوده که بتواند باعث همگرایی حداکثری و واگرایی حداقلی در بین اقوام قلمرو آنان نسبت به حکومت مرکزی شود. مسائل اصلی مقاله پیش رو چگونگی شیوه مدیریت سیاسی قلمرو هخامنشی، راهکارهای اعمال‌شده برای مدیریت سیاسی فضا، و سنجش میزان موفقیت آن‌ها به منظور بهره‌گیری احتمالی از تجربه تاریخی آن‌ها در عصر حاضر است. بر این اساس، تلاش شده تا به سؤالات ذیل پاسخ داده شود. هخامنشیان برای اداره شاهنشاهی خود چه ساختار مدیریتی ایجاد کردند؟ نهاد ساتراپی به چه منظور ایجاد شد و کارکرد آن به چه شکلی بوده است؟ مدیریت سیاسی فضا در عصر هخامنشی چه تأثیری در همگرایی و واگرایی اقوام قلمرو آنان نسبت به حکومت مرکزی داشته است؟

مبانی نظری پژوهش

حکومت، فضا، مدیریت سیاسی فضا

ساختارهای سیاسی که در سازمان مدیریتی کشورها به وجود می‌آیند برای دستیابی به اهداف خود نیازمند سازوکارهایی هستند که با ساختار جغرافیایی- فضایی آنان متناسب باشد و همگام با تحولات زمانی از دینامیسم کافی نیز برخوردار باشد. حکومت سازمانی اداری است که بر بنیاد خواست و رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص پای می‌گیرد (مجتهدزاده و حافظ‌نیا، ۱۳۸۷: ۲) و می‌تواند اهداف مورد نظر را تحقق بخشد.

فضا در جغرافیا عبارت است از بخشی از سطح زمین که مورد استفاده انسان برای سکونت، بقا، و زندگی اجتماعی است. مدیریت سیاسی فضا کارکرد ویژه حکومت به شمار می‌آید و می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد: سازمان‌دهی و ایجاد نظم در اداره کشور با هدف ایجاد و ارائه خدمات به مردم آن کشور و استفاده آسان از آن خدمات توسط مردم. به بیان دیگر، مدیریت سیاسی فضا عبارت است از سازمان‌دهی امور یک کشور از طریق کنترل و تنظیم روابط نهادهایی که در فضای جغرافیایی از قدرت و اختیار برخوردارند. مدیریت سیاسی فضا به توسعه فضا در سطح خرد و کلان هویت می‌بخشد تا بر پایه روندهای ایجادشده به بهره‌برداری عقلانی از امکانات و توان بالقوه منابع طبیعی و انسانی در مسیر توسعه متعادل و متوازن کشورها و مناطق هدایت شود (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۸۴: ۶). بنابراین، هدف از سازمان‌دهی سیاسی فضا ارائه بهینه خدمات به ساکنان آن سرزمین در رتبه نخست و اداره و کنترل جامعه در مراحل بعدی است. بر اساس اسناد و مدارک باقی‌مانده از عصر هخامنشی، عوامل مختلفی همچون جغرافیای کشور و وسعت آن، توپوگرافی، فاصله و دسترسی، اقلیم، پراکندگی اقوام، تنوع نژادی و مذهبی، تهدیدهای بیرونی، و مسائل نظامی بر الگوی تقسیم‌بندی فضای کشور مؤثر بوده است.

ناحیه‌بندی

ناحیه فضا یا قسمتی از خاک یک کشور است که عوامل طبیعی، اقتصادی و اجتماعی آن را از محیط اطراف خود متمایز کرده است (شیعه، ۱۳۶۹: ۸۹). ناحیه سیاسی بخشی از سطح زمین است که در قلمرو اراده سیاسی و فرمانروایی یک قدرت سیاسی قرار دارد. یک ناحیه در جغرافیا هنگامی قابل تشخیص و متمایز از دیگر نواحی جغرافیایی است که عوامل پیونددهنده اجزای آن به خوبی آشکار و قابل شناسایی باشد (حافظنیا، ۱۳۸۳: ۱۹). ناحیه‌بندی تقسیم یک محیط جغرافیایی بر حسب عواملی به واحدهای کوچک است که از بخش‌های مجاور خود متمایز و دارای ویژگی‌هایی خاص باشد. از عوامل مؤثر در ناحیه‌بندی می‌توان شکل زمین، تراکم جمعیت، تمرکززدایی و عوامل سیاسی را نام برد.

روش پژوهش

تحقیق درباره حکومت هخامنشیان موضوعی تاریخی و نیازمند بررسی منابع و مآخذ تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی است. اما پژوهش در مدیریت سیاسی فضا در این عصر و سازوکارهای اعمال شده از سوی هخامنشیان در این مورد می‌تواند بیشتر در چارچوب جغرافیا قرار گیرد. نگارندگان در پژوهش حاضر در صددند تا در چارچوب مطالعات بین رشته‌ای به مسئله این پژوهش بپردازند. بر این اساس، نخست منابع دست اول تاریخی بررسی شده‌اند و گزارش‌ها و نوشته‌های آن‌ها در رابطه با شیوه مدیریت سیاسی فضا در عهد هخامنشی و نقش آن در همگرایی و واگرایی اقوام قلمرو آنان جمع‌آوری شده است. در مرحله بعد، مطالب به صورت موضوعی دسته‌بندی شده و سپس با استفاده از مبانی نظری یادشده تحلیل و تفسیر شده‌اند و همگام با آن نظر پژوهشگران معاصر نیز ارزیابی شده است. منابع دست اول مشتمل بر کتیبه‌ها، اسناد، و یافته‌های باستان‌شناسی از عهد هخامنشی و منابع کلاسیک یونانی است که از آن جمله می‌توان به کتیبه‌های بازمانده از عهد داریوش و خشایارشا و کتاب تواریخ هرودت اشاره کرد.

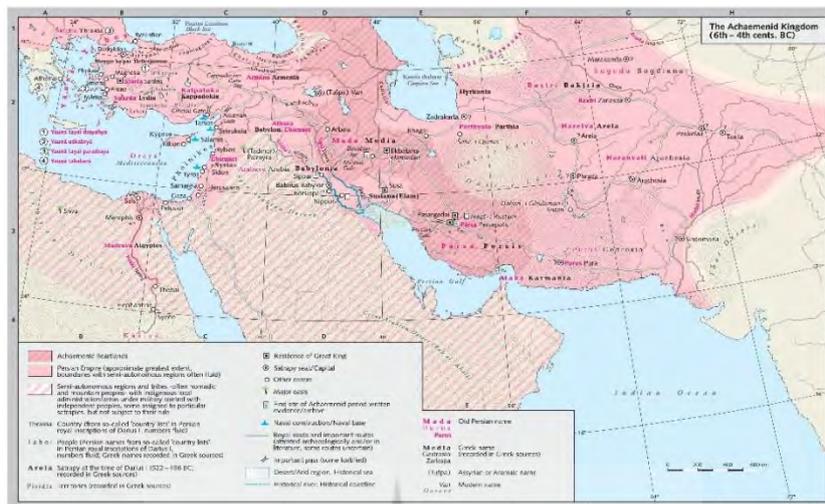
بحث و یافته‌ها

ایجاد ساختاری نوین برای اداره شاهنشاهی

شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی (برای آگاهی در این مورد ر.ک. داندمایف، ۱۹۹۳: ۵۱۶-۵۲۱؛ گریسون، ۱۹۷۵: ۱-۱۵؛ بریان، ۱۹۹۸؛ زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۴۰؛ مالوان، ۱۳۹۰: ۴۸۵) از رخداد‌های برجسته تاریخ جهان باستان است. دولتی که هخامنشیان به وجود آوردند تمام دنیای باستان به استثنای دوسوم یونان را شامل می‌شد و بزرگ‌ترین قلمرویی بود که جهان از نظر گستردگی و جمعیت تا آن زمان به خود دیده بود. مرزهای آن تمامی فلات ایران و جلگه میان‌رودان و آسیای صغیر تا شرق شبه‌جزیره بالکان و سواحل شرق مدیترانه و دره نیل در مغرب تا رود سند و ترکستان در مشرق و شمال شرقی را دربر می‌گرفت (ر.ک. شکل ۱). هرودت از بیست ساتراپی و حدود هفتاد ملت، که تابع دولت هخامنشیان بودند، نام برده است (هرودت، ۱۳۸۹: کتاب سوم، ۸۹، ۳۹۹). تعداد این ساتراپی‌ها ثابت نبود، بلکه بستگی به پیروزی و فتوحات شاهان داشت (ر.ک. صفحات بعد؛ برای ملاحظه ساتراپی‌های عهد هخامنشی ر.ک. شکل ۲).

در عهد هخامنشی رابطه میان مرکز پادشاهی و ایالات و همچنین سیاست‌گذاری‌های پادشاهان ارتباط مستقیمی با نوع سیستم حکومتی داشته است. محور اساسی در فرمانروایی هخامنشیان این نکته بود که از یک سو شاهنشاه مظهر فرمانروایان پیشین و نیز نماینده اتباع خویش بود و از سوی دیگر مردم نیز از جانب او نمایندگی متقابل داشتند. فرمانروایی هخامنشی پیوندی عمیق را میان یک فرهنگ سیاسی و یک ایدئولوژی اقتدار پدید آورد که به احتمال بسیار ریشه در آیین زردشت و شاید به‌طور مستقیم‌تر ریشه در عقاید مردم میان‌رودان درباره فرمانروا به‌عنوان جانشین خدا بر روی زمین داشت. محور اصلی فرمانروایی هخامنشیان بر این مبنا استوار بود که دنیا عرصه نبرد نامتناهی میان نیروهای

خبر و شر است که سرانجام با پیروزی خیر و شکست نیروهای اهریمنی به دست فرمانروای دادگر در این دنیا به پایان می‌رسد. بر این اساس، آن‌گونه که در کتیبه‌های آنان آمده فقط این حکومت بود که دنیا را از شر، آشفتگی، و هرج و مرج نجات می‌داد (ر.ک. گارثویت، ۱۳۸۷: ۹۶).



شکل ۱. قلمرو شاهنشاهی هخامنشی (ویتکه و همکاران، ۲۰۱۰)

هخامنشیان، با تلفیق فرمانروایی و اقتدار الهی، سلسله‌مراتب اساسی را بنیان نهادند که در سرتاسر شاهنشاهی رعایت می‌شد. این سلسله‌مراتب از اهوره‌مزدا آغاز می‌شد که نه تنها دنیا را آفریده بود، بلکه شاهان آن را نیز که جانشین اهوره‌مزدا از خاندان هخامنشی پارس- بر روی زمین به‌شمار می‌آمدند، خلق کرده بود. در نتیجه این نگرش، حق حکومت و فرمانروایی فقط مختص به این خاندان شمرده می‌شد. این رابطه اساسی متضمن یک تعادل جهانی بود. شورش علیه پادشاه هخامنشی شورش علیه اهوره‌مزدا و نظام جهانی وی تلقی می‌شد (ر.ک. گارثویت، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۷). شاهانی که خراج می‌پرداختند و در خدمت شاه شاهان بودند از وی و قلمرو شاهنشاهی و حاکمیتش دفاع می‌کردند. بنابراین، مفهوم شاه شاهان در سنتی معنا پیدا می‌کرد که حاکمیتش را از خدا گرفته باشد. با این حال، باور هخامنشیان به رابطه میان اهوره‌مزدا و نمایندگی او بر روی زمین باعث می‌شد که آنان در حالی که بر قدرت مطلق تاکید داشتند آن را در چارچوب یک نظام اخلاقی جهان‌شمول به اجرا درآوردند که از مهم‌ترین شاخصه‌های آن «فرمانروای دادگر» بود. این خود قدرت بی‌حد شاه هخامنشی را به نوعی محدود می‌کرد. به عبارت دیگر، شاهنشاه هخامنشی فقط تا زمانی قدرت مطلقه بود که در چارچوب نظم شناخته‌شده رفتار می‌کرد.

به دنبال این بحث، پرسش اساسی نحوه و میزان قدرت اعمال‌شده توسط شاه بزرگ و طبقه حاکم بر سرزمین‌ها و اقوام ساکن در محدوده قلمرو هخامنشیان است. اینکه قدرت شاه هخامنشی چه میزان بوده و این قدرت چگونه در سرتاسر این مرزهای گسترده اعمال می‌شده است مسئله‌ای مهم در تاریخ هخامنشی است. بیشتر مورخان تاریخ هخامنشی گرایش دارند که نفوذ قدرت مرکزی را در برابر چیزی محدود کنند که می‌توان آن را خودمختاری محلی خواند که حتی پس از اصلاحات داریوش نیز کماکان ادامه داشت. اما، با این حال، دو واقعیت «مرکزی» و «محلی» که در ظاهر با هم متضاد بودند در کنار یکدیگر و به‌طور دائم در همه مناطق شاهنشاهی بر حسب شرایط خاص هر منطقه وجود داشته است (بریان، ۱۳۸۸: ۳۲). به بیان دیگر، مسئله تمرکز قدرت در ارتباط با روابط شاه با تشکیلات اداری مرکزی و ساتراپی‌ها انکارناپذیر است. متون یونانی به‌خصوص بر کنترل سیاسی اعمال‌شده توسط شاه بر فضای شاهنشاهی تأکید

می‌ورزند (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب هشتم، فصول ۵ و ۶). اعزام ساتراپ‌ها و فرماندهان سیاسی - نظامی به مناطق مختلف شاهنشاهی، که مستقیم زیر نظر شاهنشاه انجام می‌گرفت، با تدابیری مانند اقتدار مستقیم شاه بر ارگ‌های مهم، اعزام نمایندگان به نزد هر ساتراپ به منظور نظارت بر او، و ... همراه می‌شد که هدفشان ممانعت از رهایی اشخاص عالی‌رتبه از زیر بار قیمومت سلطنتی بود (بریان، ۱۳۸۶: ۳۶۰). به علاوه، حیات و ثبات در خاندان‌های اشرافی، که ساتراپ‌ها و فرماندهان ارشد از میان آنان انتخاب می‌شد، در گرو ماندگاری و حفظ قدرت خاندان هخامنشی و شاه بزرگ بود. بعد از اصلاحات داریوش یکم، اقدامات دیگری نیز برای اعمال قدرت بیشتر شاه بر ساتراپی‌ها انجام گرفت: انتخاب حکام محلی هر ساتراپی به‌طور مستقیم از سوی شاه، نظارت مستقیم بر دیوان اداری هر ساتراپی، و مأموران مخفی که به چشم و گوش شاه معروف و فقط در برابر شاه مسئول بودند. با این همه، نباید پنداشت که چنین اعمال قدرتی از سوی شاه هخامنشی بر همه ارکان جامعه نیز اعمال می‌شد. قلمرو شاهنشاهی هخامنشی به دلیل وجود مناطق و اقوام گوناگون در قالب سیاسی - اداری یکسانی اداره نمی‌شد. دولت هخامنشی ساختارهای سیاسی مناطق مختلف را، که سابقه دیرینی داشتند، به قوت خود باقی گذاشتند (داندامایف، ۱۹۹۹: ۲۶۹-۲۸۲؛ یاکوبس، ۲۰۰۶). سازمان‌دهی شاهنشاهی به گونه‌ای انجام گرفته بود که اقوام متمدن و نیمه‌متمدن در کنار هم باشند و شورش به حداقل برسد. همزیستی مسالمت‌آمیز و تسامح بهترین نوع ابزار تبلیغاتی و عملیاتی هخامنشیان بود که در امور سیاسی و مذهبی حاکم بود (اشمیت، ۱۹۸۳). پیوستگی اقوام مختلف ناشی از وجود شاهنشاه هخامنشی بود که با تدابیر مختلف باعث پیوند میان اقوام می‌شد؛ به گونه‌ای که بیشتر نخبگان بومی شاه پارسی را نه به چشم فرمانروایی بیگانه، بلکه تضمین‌کننده ثبات سیاسی، نظم اجتماعی، رفاه اقتصادی، و حافظ مشاغل خود می‌دانستند (ویسپهوفر، ۱۳۹۰: ۸۰).

نظام حکومتی که هخامنشیان به وجود آوردند نخستین پدیده حکومتی و نخستین «حکومت فدراتیو» در تاریخ بشر شمرده می‌شود (احمدی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۷۱). مسئله مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که هیچ‌یک از روش‌های سازمان‌دهی فضا و مکان در کشور و شیوه‌های اداره کشور در معنا و مفهوم امروزی قابل انطباق با نظام سیاسی - حکومتی در ایران باستان نیست. دیگر اینکه ساختار دولتی دوران باستان را نباید با اصطلاحات و بینش و دریافت امروزی تحلیل کرد. مفاهیمی نظیر دولت - ملت مربوط به اروپای عصر جدید هستند که با ساختارهای جامعه باستان شرق بسیار تفاوت دارند. از این منظر، باید به دو مفهوم تمرکزگرا و مرکزگریز به جامعه شرقی در دوران باستان نگریم و آن را در شرایط زمانی خود بررسی کرد. دو مفهوم یادشده در سیستم‌های حکومتی ایران باستان نه متضاد و نافی هم، بلکه مکمل هم و باعث ثبات یکدیگرند (بریان، ۱۳۸۶: ۳۶۴-۳۶۵). در نظام هخامنشی حکومت مرکزی نقش هماهنگ‌کننده امور را در بین نواحی مختلف کشور ایفا می‌کرد. در این روش حکومتی، به دلیل گستردگی و ناهمگنی کشور و همچنین تکثر قومی - زبانی دولت مرکزی ناچار بود به منظور تداوم و بقای کشور امتیازات ویژه‌ای به ایالات تفویض کند و تا حدی خودمختاری آن‌ها را به رسمیت بشناسد. اما باید این نکته را در نظر داشت که حاکمیت در نظام حکومتی هخامنشیان بخش جدایی‌ناپذیر آن به‌شمار می‌آمد و به تعبیر امروزی دولت هخامنشی یک حکومت فدرالی یکپارچه محسوب می‌شد (بریان، ۱۳۸۶: ۱۷۲-۱۷۳). شهرها یا ساتراپ‌ها و پادشاهان کوچک مشروط به اینکه پایبند به امورات مربوط به خراج و مسائل نظامی بودند از استقلال نسبی در زمینه اداره امور داخلی خود بهره‌مند بودند؛ ضمن اینکه سیاست‌های آن‌ها هم نمی‌بایست در تضاد با راهبردهای هخامنشیان باشد (ر.ک. بریان، ۱۳۸۶: ۳۶۴-۳۶۵).

شاهان نخستین هخامنشی کوشیدند با تکیه بر نخبگان و سنت‌های محلی قدرت تازه خود را بر مناطق مفتوحه اعمال کنند. درست است که پارسیان هرگز سنت‌های خود را بر اقوام تابعه تحمیل نکردند، ولی تردیدی نیست که شاهان هخامنشی هدفشان فقط فرمانروایی ظاهری بر گونه‌ای فدراسیون سست مرکب از ایالت‌هایی نبود که بتوانند جوهر و بنیاد

امتیازات حاکمیت خویش را حفظ کنند. بنابراین، هرچند برگماردن ساتراپ‌ها در ماد، آناتولی، بابل، مصر، یا در آسیای مرکزی موجب از بین رفتن روشمندان و رسمی واحدهای سیاسی- محلی نشد و صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های اداری احتمالاً بر اساس الگوی ساختار سیاسی- سرزمینی آن مناطق شکل گرفت، اما از یک سو پیروزی نظامی پارسیان به مستحیل شدن و نابودی قلمروهای پادشاهی توسعه‌طلب در درون یک شاهنشاهی متحد و یکپارچه انجامید و از سوی دیگر، تأسیس نهاد ساتراپی به بهترین شکل نمایانگر اراده فاتحان به پدیدآوردن دولتی نوین بود که وحدت آن به چند نماد ظاهری محدود نمی‌شد. اقوام، شهرها، شاهان، دودمان‌های شاهی در این شاهنشاهی به نحوی متفاوت ولی قاطع جذب شده و جوش خورده بودند. همچنین، استقرار مهاجرنشین‌های واقعی پارسی در ایالات تأییدکننده خواست شاهان ایرانی برای ایجاد شرایطی بود که بتواند سلطه‌ای مؤثر بر سرزمین‌ها و جمعیت‌های مغلوب داشته باشد (بریان، ۱۳۹۱: ۱۲۸-۱۲۹).

پادشاهان هخامنشی در آغاز فتوحات خود امتیازاتی به مردمان مغلوب می‌دادند. در بابل کورش امتیازات مختلفی همچون معافیت مالیاتی به شهروندان بخشید و به معابد نیز امتیازاتی داد. در مصر کمبوجیه و داریوش به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که مردمان آنجا می‌پنداشتند مصری شده‌اند. این اقدامات برای هر کدام از طرفین امتیازاتی داشت: برگزیدگان بابلی و مصری می‌پذیرفتند که شاهان هخامنشی را شاه خود بدانند؛ اما خدمت به آنان را به نام سنن و ارزش‌های بابلی و مصری می‌پذیرفتند. این سیاست، که در کوتاه‌مدت به هدف خود رسید، در میان‌مدت و بلندمدت به خاطر سوءتفاهم‌های آغاز کار منشأ اختلافات جدی شد. فاتحان، که قصد داشتند منافع پیروزی را نصیب خود کنند، با اقداماتی نظیر تحکیم قدرت سلطنتی بر معابد بابلی، مصادره اراضی به نفع شاه و پارسیان، استقرار مهاجرنشین‌های نظامی، و محدود کردن درآمد معابد مصری باعث برانگیختن مغلوبان شدند. نخستین شورش‌هایی که در مصر و بابل روی داد چرخش ناگهانی سیاست هخامنشیان را نمایان ساخت: خشایارشا مصمم شد مصر را به ایالتی چون ایالات دیگر تبدیل کند و در بابل با سرکوب اشراف بابلی و تخریب دیوارهای دفاعی شهر تغییر سیاست خود را به‌خوبی به آنان نشان داد. استراتژی قیادت نظامی جای‌گزین استراتژی توافق ایدئولوژیکی شد (بریان، ۱۳۸۶: ۳۷۴). تقسیم ساتراپی بزرگ بابل به دو ساتراپی و ایجاد ساتراپی جدید ابرنهر در راستای همین چرخش در سیاست شاهان هخامنشی بود.

بنا بر نوشته گزنفون، کورش اولین شاهی بود که بعد از تسلط بر بابل در اندیشه سازمان‌دهی شاهنشاهی خود بود؛ چه او خود بعضی از ساتراپ‌های نواحی مختلف شاهنشاهی را برگزید (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب ۸، فصل ۶). در دوره او ظاهراً ساتراپ‌ها به‌صورت شاهان دست‌نشانده و سرسپرده از روی نمونه آشوری تعیین می‌شدند (ر.ک. کوک، ۱۳۸۷: ۳۶). نوآوری کارآمد او تعیین فرمانروایی بود که در رأس حکومت هر سرزمین منصوب می‌شد (ر.ک. بروسیوس، ۱۳۹۰: ۶۷-۶۸). کمبوجیه اگرچه توانست سرزمین‌های مصر و اتیوپی را به شاهنشاهی بیفزاید، فرصت نیافت به سازمان‌دهی کشور بپردازد. داریوش پس از پیروزی بر شورشیان (برای توضیح در این مورد ر.ک. فوگلسانگ، ۱۹۸۸: ۱۹۵-۲۲۴)، به اصلاح و تقویت سازمان اداری ساتراپ‌ها و ساختار شاهنشاهی هخامنشی روی آورد (ر.ک. هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب سوم، ۸۹، ۳۹۹: پاتس، ۱۹۹۹: ۳۹). در زمان سلطنت داریوش اول و خشایارشا، به دلیل وسعت بسیار زیاد قلمرو هخامنشی، استحکام نهاد ساتراپی و استوارسازی زیربنای آن برای اداره شاهنشاهی لازم بود. بر اساس شواهد باقی‌مانده داریوش مرز ساتراپی‌ها را عمدتاً با موانع طبیعی از هم مجزا کرده و بدین وسیله مداخله آنان در نواحی دیگر را کاهش داده بود. او از قدرت ساتراپی‌ها کاسته بود و حاکمان زبردست را خود منصوب می‌کرد (ر.ک. هینتس، ۱۳۷۸: ۳۰۵).

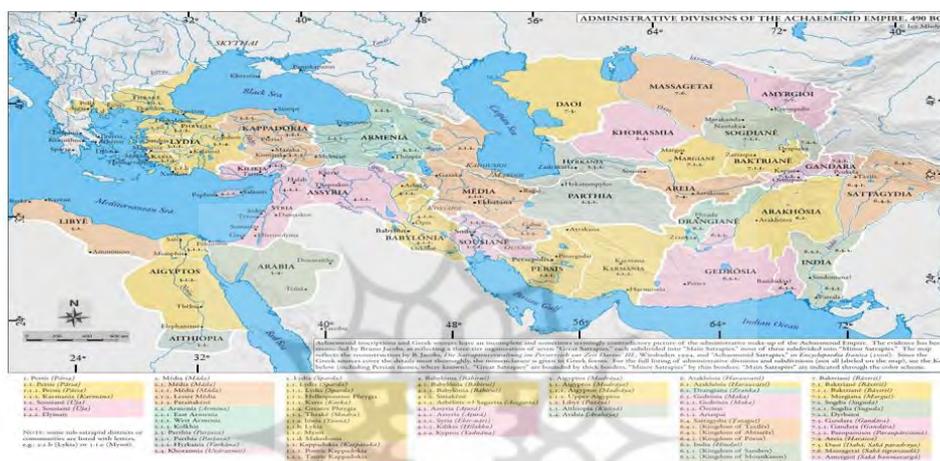
بررسی تحولات سیاسی و مقایسه تطبیقی این سرزمین‌ها و اقوام در قلمرو هخامنشیان نشان می‌دهد که تعداد آن‌ها از دوره داریوش یکم تغییر عمده‌ای نکرد و گستره قلمرو در همان محدوده باقی ماند. این دامنه قدرت ساتراپ‌ها بود که در این عهد کاهش یا افزایش می‌یافت. بنابراین، اگر در تعداد ساتراپ‌ها تغییراتی مشاهده می‌شود، بیشتر ناشی از

تحولات سیاسی-امنیتی و دگرگونی در موقعیت و جایگاه سیاسی برخی از اقوام و ساتراپی‌های قلمرو هخامنشیان است. چنان‌که، به ادعای هرودوت، کرکا^۱، که جزو اقوام و حوزه مالیاتی آسیای صغیر بود (هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب سوم، ۹۰، ۳۹۹) و در کتیبه‌های نخستین هخامنشی از آن نامی برده نشده، به دلایل سیاسی و اهمیت یافتن موقعیت ژئوپولیتیکی و امنیتی آن به‌عنوان یک ساتراپ جداگانه در کتیبه‌های بعدی هخامنشی نام برده شده است (کوک، ۱۹۸۳: ۵۸-۵۹).

استوانه کورش نخستین سندی است که در آن به اقوام قلمرو هخامنشیان اشاره شده است. وی پس از غلبه بر حریفان قدرتمند خود در ماد، لیدیه، و بابل در استوانه معروف خود به سرزمین‌هایی که در قلمرو او بودند و به پارسیان باج می‌پرداختند اشاره کرده است. در دوره داریوش، قلمرو ساتراپ‌ها گسترش یافت و سرزمین‌های جدیدی بر این شمار افزوده شد. بر اساس کتیبه بیستون، که در اوایل پادشاهی داریوش نوشته شده است، تعداد ساتراپ‌ها به ۲۳ می‌رسید (کنت، ۱۹۵۰: ۱۲۸). داریوش در کتیبه‌های بعدی خود، در پرسپولیس، شوش، کانال سوئز، و نقش رستم، علاوه بر ۲۳ سرزمینی که در زمان کورش و کمبوجیه فتح شده بودند، از برخی سرزمین‌ها و اقوام جدید مانند اسگرته^۲، هند^۳، اسکودرا^۴، لیبی^۵، حبشه^۶، کرکا، و نیز از گروه‌هایی مانند سکاها و ایونی‌ها (یونانیان) نام می‌برد. گمان می‌رود این دو مورد آخر زیرمجموعه‌ای از سرزمین‌های پیشین یعنی سکاها^۷ و ایونی‌ها^۸ بوده باشند (کوک، ۱۹۸۳: ۵۸-۵۹). در برخی از سنگ‌نوشته‌ها، مانند سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم، تعداد این ساتراپی‌ها با احتساب سرزمین پارس، که در اینجا نام برده نشده است، به ۳۰ ساتراپی می‌رسد. بعد از آن تغییرات عمده‌ای در تعداد سرزمین‌ها ایجاد نشد؛ فقط با جابه‌جایی در جایگاه سیاسی ساتراپی‌ها بر اثر گسترش مرزهای شاهنشاهی یا تغییر پایگاه و وضع اقوام این تعداد به ۳۱ هم رسید (یوسف‌جمالی و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۹-۱۱۰). خشایارشا نیز در کتیبه دئوه^۹ از دو گروه دیگر یعنی داهه‌ها^{۱۰} و آکوفچی^{۱۱} نام می‌برد که جمعاً تعداد آن‌ها به ۳۲ ساتراپی می‌رسد (کنت، ۱۹۵۰: ۱۵۰-۱۵۲). از آنجا که سنگ‌نوشته بیستون در اوایل پادشاهی داریوش و پیش از فتوحات جدید نبشته شده و با توجه به اینکه سرزمین مصر و سکاها در دوره پادشاهی کمبوجیه به گستره این پادشاهی افزوده شد، به‌نظر می‌رسد جز مصر و قلمرو سکاها دیگر ۲۱ سرزمین یادشده در کتیبه بیستون (۱، ۷-۱۴)، به احتمال، از زمان کورش تحت قلمرو پارس‌ها درآمده‌اند. فهرست سرزمین‌های مذکور در کتیبه بیستون و پس از سرکوب شورش‌های داخلی و در اوایل فرمانروایی داریوش نوشته شده که عبارت‌اند از: پارس/ پارسه^{۱۲}، ایلام/ هووج^{۱۳}، بابل/ بابیروش^{۱۴}، آشور/ اثورا^{۱۵}، عربستان/ اربایه^{۱۶}، مصر/ مدریا^{۱۷}، دریانشینان/ تی‌بی‌دریه‌یا^{۱۸}، لیدیه/

1. Karkā
2. Asagarta
3. Hinduš
4. Skudrā
5. Putāyā
6. Kušiyā
7. Sakā
8. Yaunā
9. daiva
10. Dahā
11. Ākaufaciyā
12. Pārsa
13. hūvja
14. Bābiruš
15. Aθurā
16. Arabāya
17. Mudrāya
18. Tyaiy:drayahyā

اسپرد^۱، ایونی‌ها/ بیثونه^۲، ماد^۳، ارمنستان/ ارمینه^۴، کاپادوکیه/ کتپتوکه^۵، پارت/ پرتو^۶، سیستان/ زرنک^۷، هرات/ هریو^۸، خوارزم/ اوارزمی^۹، بلخ/ باختیش^{۱۰}، سغد/ سوگود^{۱۱}، قندهار/ گندار^{۱۲}، سکاها/ سکا^{۱۳}، تته‌گوش/ تگوش^{۱۴}، آرکوزیا/ هرروتیش^{۱۵}، مکران/ مکه^{۱۶} (برای آگاهی از محتوای این کتیبه ر.ک. کنت، ۱۹۵۰). دلیل افزایش تعداد ساتراپی‌ها احتمالاً ضرورت نظارت بیشتر بر آن‌ها بود که در اواخر عهد هخامنشی و با کاهش قدرت شاهنشاه نیاز بیشتری به سامان‌دهی آن‌ها احساس می‌شد (یانگ و همکاران، ۱۳۸۵: ۴۵). افزون بر این، عوامل دیگری همچون شورش‌هایی که در دوره داریوش و خشایارشا رخ داد نیز در افزایش تعداد ساتراپی‌ها و تقسیم آن‌ها نقش داشت. هدف از این امر پیشگیری از شورش‌های احتمالی دیگر بود. ساتراپی بابل نمونه‌ی یادشده است که در سال ۴۸۶ پیش از میلاد به دو قسمت بابل و ابرنهر تقسیم شد (استالپر، ۱۹۸۹: ۲۸۳-۳۰۵).



شکل ۲. تقسیمات اداری شاهنشاهی هخامنشی

(https://www.reddit.com/r/MapPorn/comments/7re6wy/map_of_the_achaemnid_satrapies_c490bc_1817x1410/)

نهاد ساتراپی و کارکرد آن

به‌طور کلی در شاهنشاهی هخامنشی دو نوع ساتراپی وجود داشت: ساتراپی‌های وابسته به شاهنشاه و ساتراپی‌های نیمه‌مستقل یا تحت‌الحمایه. در ساتراپی‌های وابسته، از طرف شاهنشاه هخامنشی، فردی به‌عنوان ساتراپ برای اداره سرزمین‌های تسخیرشده فرستاده می‌شد. چنین ساتراپی‌هایی به قلمرو هخامنشی افزوده شده بودند؛ زیرا حاضر به دادن «آب و خاک» به شاه بزرگ نبودند. اقوامی که با شاه بزرگ عهد می‌بستند و آب و خاک می‌دادند افزون بر اینکه شاه را به‌عنوان

1. Sparda
2. Yauna
3. Māda
4. Armina
5. Katpatuka
6. Parθava
7. Zranka
8. Haraiva
9. Uvārazmiy
10. Baxtriš
11. Suguda
12. Gan dāra
13. Sakā
14. θataguš
15. Haraுவatiš
16. Maka

طرف در مذاکرات می‌پذیرفتند، فقط در هنگام نبرد سپاه اعزام می‌کردند و طبق رسوم جاری در زمان مقرر به شاه بزرگ هدیه می‌دادند. تا دوره داریوش اول اداره ساتراپی‌ها از سوی حکومت هخامنشی بیشتر به فرماندهان و رؤسای محلی سپرده می‌شد؛ اما از این دوره به بعد از خاندان‌ها، قبایل، و اشراف پارسی عمدتاً برای اداره ساتراپی‌ها استفاده می‌شد (آذری، ۱۳۵۴: ۳۷-۶۱؛ اشمیت، ۱۹۸۳) و از طرف شاهنشاه هخامنشی منصوب می‌شدند (اشمیت، ۱۹۸۳). چنین ساتراپی‌هایی از فرمان شاه اطاعت می‌کردند و در سلسله‌مراتب حکومتی از اعضای دربار هخامنشی به‌شمار می‌آمدند. سرکردگان نظامی و دبیران این ساتراپی‌ها از سوی شاهنشاه هخامنشی انتخاب می‌شدند (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب ۶، بخش ۹).

افزون بر ساتراپی‌های وابسته، در عهد هخامنشی ساتراپی‌های نیمه‌مستقلی نیز بودند که به میل خود از شاه هخامنشی اطاعت می‌کردند. در این ساتراپی‌ها برای اداره امور به آداب و رسوم محلی استناد می‌شد و حاکمان موظف بودند قسمتی از مالیات‌های دریافتی را برای حکومت مرکزی هخامنشی ارسال کنند. در این ساتراپی‌ها امور قضایی طبق قوانین و عرف محل انجام می‌شد (داندامایف، ۱۹۹۹: ۲۷۲) و در ضرب سکه هم آزاد بودند (برای مشاهده سکه‌های این ساتراپی‌ها به‌عنوان نمونه ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۹۹-۱۰۱).

هر ساتراپی به چندین ساتراپی فرعی یا «حکمرانی» تقسیم می‌شد. بنا بر کتاب استر، در زمان خشایارشا شاهنشاهی هخامنشی از هند تا حبشه ۱۲۷ حکمران محلی داشته است (مور، ۱۹۷۱). برای نمونه، ساتراپی سوریه عبارت بود از حکمرانی‌های آشور، فینقیه، سامرا، یهودا، و قبرس. عنوان این حکمران به فارسی باستان *فرتَرکَه*^۱ بود. هر حکمرانی به هفت بخش تقسیم می‌شد که در رأس هر یک از آنان بخش‌دار قرار داشت (ر.ک. هینتس، ۱۳۷۸: ۳۰۵). با این حال، ساختار درونی ساتراپی‌ها در عهد هخامنشی کاملاً روشن نیست. در آثار مورخان یونانی ساتراپ و فرماندار با یکدیگر خلط شده و واژه «آرخون»^۲ و «هوپارخوس»^۳ به جای یکدیگر به کار رفته است (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۹۷). بنابراین، به‌نظر می‌رسد که متوجه تفاوت بین این دو اصطلاح نشده‌اند. بر اساس اسناد باقی‌مانده از عهد هخامنشی، مقام ساتراپ در آغاز عهد هخامنشی پایین‌تر از فرماندار کشور بوده؛ اما به مرور در دوره‌های بعد افزایش مقام یافته و ریاست تمام امور اداری ساتراپی را بر عهده داشته است (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴).

پژوهشگران درباره وظایف و اختیارات ساتراپ‌ها عهد هخامنشی را به دو دوره زمانی تقسیم می‌کنند: نخست از آغاز شکل‌گیری حکومت هخامنشیان تا پایان عهد کمبوجیه که طی آن رؤسای طوایف که نقش مهمی در تشکیل حکومت داشتند اداره سرزمین‌های مفتوحه را در دست داشتند (اپنهایم، ۱۹۶۹: ۳۱۳-۳۱۵)؛ دوم از حکومت داریوش بزرگ تا پایان عهد هخامنشی که برای جلوگیری از تکرار حوادثی نظیر شورش‌های اوایل سلطنت داریوش در نظام اداری اقداماتی صورت گرفت. طی این دوره وظایف لشکری از امور کشوری جدا شد و اختیارات ساتراپ‌ها به امور اداری محدود شد. یعنی عملاً فرماندهی سپاهیان حوزه فرمانروایی آنان به سرداری نظامی واگذار شد که فرماندهی چندین ساتراپی را نیز عهده‌دار بود (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۹). برای جلوگیری از رفتار خودسرانه ساتراپ‌ها، مدیر دیوان اداری ساتراپی که به‌طور مستقیم تحت نظر شاهنشاه بود گزارش کار ساتراپ را به دربار می‌فرستاد. اقدام دیگر برای جلوگیری از استقلال ساتراپ‌ها، ارسال بازرسان از سوی شاهنشاه برای بازدید از ساتراپی‌ها بود. این بازرسان به «چشمان شاه»^۴ مشهور بودند (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب ۸، بخش ۲). برای رسیدگی به امور مخفی و امنیتی نیز سازمان دیگری وجود داشت و مقامی به

1. frataraka
2. archon
3. hyparchos

۴. *didiyaka*، در پارسی باستان به معنای خبرگیر

نام گوشکه^۱ ریاست آن را بر عهده داشت که در متون یونانی بازیلوس اوتا^۲ یا گوش‌های شاه نامیده شده است (اشمیت، ۱۹۸۳؛ هینتس، ۱۳۷۸: ۳۰۵؛ همچنین ر.ک. فرای، ۲۰۰۵: ۸۹).

در این عهد گاهی اوقات برای اداره بهتر ساتراپی پسر ساتراپ یا دیگر اعضای خانواده را نیز در قدرت شریک می‌کردند. نمونه این اقدام در پادگان الفانتین مصر انجام گرفته است. پژوهشگران این شیوه اداره ساتراپی را تقلیدی از خود شاهان هخامنشی می‌دانند که مقامات بالای کشوری و لشکری را به خویش نزدیک خویش واگذار می‌کردند (ر.ک. بریان، ۱۳۸۸: ۶۸؛ یاکوبس، ۲۰۰۶). این سیاست شاهان هخامنشی دشواری‌هایی نیز همراه داشت و خود می‌توانست باعث ناآرامی در ساتراپی‌ها شود؛ چه نافرمانی هر کدام از اشخاصی که در رأس امور اداری قرار داشتند به همراهی بقیه خویشان یا بدبینی حکومت به آن‌ها منجر می‌شد. به‌عنوان نمونه، هرودوت در گزارش خود در مورد نابودی اینتافرن (از جمله هفت نفری که علیه گئوماته شورش کرد) آورده است که به دستور شاه خود او، پسران و همه خویشاوندانش بازداشت شدند (هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب سوم، ۱۱۹، ۴۱۱). هر ایالتی هزینه‌ها و نیازهای خود را از طریق منابع داخلی خویش تأمین می‌کرد. برخی خراج‌ها جنسی (کالایی) بود و می‌شد از آن‌ها مستقیماً برای تغذیه و حفظ پادگان‌های محلی استفاده کرد. خراج‌ها و مالیات‌هایی نیز به‌صورت فلزات گران‌بها و معمولاً نقره دریافت و برای هزینه‌های استثنایی ذخیره می‌شد (کورت، ۱۳۷۸: ۱۰۸-۱۱۵؛ داندامایف، ۲۰۰۰).

به‌نظر می‌رسد محدوده‌های جغرافیایی هر ساتراپی تقریباً بر گستره قومی و سیاسی آن سرزمینی منطبق بود که به همان نام خوانده می‌شدند. شاید همان‌طور که مرزهای اصلی شاهنشاهی هخامنشی را موانع طبیعی شکل می‌داد، محدوده جغرافیایی بسیاری از ساتراپی‌ها نیز با مرزهای طبیعی مانند کوه، رود، دشت، و دریاچه تعیین می‌شد. البته، با توجه به جنگ‌ها و شورش‌هایی که در مرزهای غربی و غرب قلمرو شاهنشاهی هخامنشی روی می‌داد، تغییرات قلمرو جغرافیایی در این محدوده بیشتر بوده است؛ ضمن اینکه گزارش‌های مورخان یونانی از مرزهای غربی ایران موجب شده است که اطلاعات بیشتری درباره این مناطق وجود داشته باشد. اما مناطق شرقی ایران را بیشتر از روی کتیبه‌ها، الواح و یافته‌های باستان‌شناسی می‌توان شناسایی کرد.

برای بازسازی مدلی از نحوه اداره ساتراپی‌ها در دوره هخامنشی، در درجه نخست باید به این نکته توجه داشت که سیستم اداری مورد استفاده در سرتاسر قلمرو گسترده دولت هخامنشی بر اساس نظام ساتراپی که از دوره داریوش با ساختار منسجم‌تری برقرار شد یکسان بود. به عبارت دیگر، نوع برخورد دولت مرکزی با ساتراپی‌ها یکسان بود و البته این موضوع با روابط درونی ساتراپی‌ها متفاوت است. آن‌چنان‌که در هیچ یک از منابع تاریخ هخامنشی مدرکی که نشان دهد اداره یک ناحیه با ناحیه دیگر از سوی دولت هخامنشی متفاوت بوده وجود ندارد. با این حال، برای بازسازی شیوه اجرایی در مدل حکومتی هخامنشیان با دشواری‌هایی روبه‌رو هستیم. از آنجا که بخش اعظم اطلاعات ما از شاهنشاهی هخامنشی به‌طور کل و در این مورد خاص نحوه اداره قلمرو آنان به‌واسطه مورخان یونانی نظیر هرودوت و کتزیاس است، با فقدان مطالب و اطلاعات تاریخی از مناطق شرقی و مرکزی شاهنشاهی هخامنشی در این منابع روبه‌رو هستیم. تمرکز منابع کلاسیک یونانی در مورد تاریخ هخامنشی بیشتر بر نواحی غربی این دولت است، که در مجاورت و ارتباط بیشتر با دنیای یونانی بود. داده‌های تاریخی برای نواحی مرکزی و شرقی دولت هخامنشی وابسته به کتیبه‌ها و داده‌هایی است که به‌واسطه کشفیات باستان‌شناسی در اختیار مورخ قرار می‌گیرد که در این زمینه نیز به دلیل فقدان کاوش‌های کافی و علمی، اطلاعات چندانی در اختیار نیست. بر این اساس، برای شناخت تاریخ هخامنشی در نواحی مرکزی و شرقی ناچار

1. *gaušaka*

2. *Bazilos Uta*

به استفاده از عقل تاریخی و میزانی از همسان‌نگری هستیم. بدین معنی که اطلاعاتی که دربارهٔ بخش خاصی از تاریخ هخامنشیان در گوشه‌ای از قلمرو آنان قابل شناخت و اثبات است برای نواحی دیگر نیز به احتمال قابل تعمیم است. برای شناخت سلسله‌مراتب هر ساتراپی و نحوهٔ ادارهٔ آن، می‌توانیم ساتراپی بزرگ لیدییه یا سارد را معیار قرار دهیم و از ذکر موارد دیگر که خود مجال و بحثی جداگانه می‌طلبد خودداری کنیم. سارد در دورهٔ هخامنشی تقریباً تمام آسیای صغیر را شامل می‌شد. لیدییه ساتراپی‌های کوچک‌تر نظیر فریگیه و کاریه را که خود آن‌ها نیز به شهریه‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شد دربر می‌گرفت. ساتراپ بزرگ آن فرمانروای منطقهٔ بزرگ سارد و نواحی اطراف آن نیز محسوب می‌شد (یاکوبس، ۱۳۹۱: ۳۰۷؛ یاکوبس، ۲۰۰۶) که وظایف نظامی نیز داشت و در صورت صلاح‌دید مرکز شاهنشاهی، عملیات نظامی خاص را نیز در منطقهٔ خود فرماندهی می‌کرد. کارکرد حکام محلی هر منطقه نیز در چارچوب همین سیستم اداری و قوانین حاکم بر آن قابل تعریف است.

برای شناخت بهتر عملکرد نظام ساتراپی هخامنشیان، شیوهٔ اقدامات آن‌ها به هنگام وقوع بحران می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا از مهم‌ترین کارکردهای نظام اداری هر دولتی توانایی آن برای حل بحران است. نظام اداری هخامنشیان در نوع خود کارآمد بوده و به همین دلیل مطالب بازمانده از وقوع بحران در این دوره در ارتباط با جابه‌جایی افراد است نه تغییر در سیستم. سازوکارهای حل بحران در همهٔ سطوح سلسله‌مراتب اداری روال واحدی داشته است. سروسامان دادن به امور بر عهدهٔ مقام بالاتر بود و او مسئول بازگرداندن آرامش به منطقهٔ تحت تسلط خود بود. برای ادراک کارکرد سیستم اداری هخامنشی و کارکرد آن، ماجرای داتامس^۱ ساتراپ کلیکیه نمونهٔ مناسبی است. بر اساس گزارش منابع یونانی، او در عصر اردشیر، که در آغاز به‌عنوان ساتراپ کوچکی فعالیت داشت، به دلیل شورش در همسایگی خود عنوان ساتراپ کامل گرفت. مدتی بعد او علیه دولت مرکزی شورش کرد (اشمیت، ۱۹۹۴). حکومت هخامنشی برای سرکوب این شورش، نخست ساتراپ بزرگ سارد اوتوفردات^۲ را مسئول پایان‌دادن به شورش او کرد (نیوس، ۱۸۸۶: ۱۴، ۸؛ برای توضیح بیشتر دربارهٔ چگونگی مواجههٔ دولت مرکزی با این شورش ر.ک. نیوس، ۱۸۸۶: ۱-۸؛ اشمیت، ۱۹۹۴) و از پایتخت نیرویی روانهٔ آنجا نساخت. ناکامی این ساتراپ بزرگ در سرکوب شورش باعث شد تا مرکز شاهشاهی دخالت کند و هزارپتیش (= فرمانده هزار تن) ارته‌بازوس^۳ را مسئول حل بحران کند. بنابراین، در صورت بروز تمرد از سوی «بزرگ ساتراپ‌ها» یا در مواردی که یک «ساتراپ بزرگ» قادر به تسلط بر اوضاع و تمشیت امور نبود، هزارپتیش به‌عنوان آخرین راه‌حل به‌کار گرفته می‌شد. پس باید چنین نتیجه گرفت که این نظام اداری بود که مسیر و شیوهٔ حل بحران را تعیین می‌کرد، یعنی سازوکارهای حل بحران در هماهنگی و تطابق با ساختار سلسله‌مراتب اداری عمل می‌کردند (یاکوبس، ۱۳۹۱: ۳۲۲). نکتهٔ دیگر در باب سلسله‌مراتب اداری این بود که پست «ساتراپ بزرگ»، برخلاف دیگر مقام‌ها، موروثی نبود، بلکه دارندهٔ این مقام هر بار از سوی دربار منصوب می‌شد. انتصاب توسط شاه انجام می‌گرفت و به رعایای او به‌صورت کتبی اعلام می‌شد که نمایندهٔ جدید شاه در رأس ساتراپی بزرگ چه کسی خواهد بود. این ویژگی نظام اداری ساتراپی‌ها را به‌واسطهٔ مورد کورش کوچک می‌شناسیم. داریوش دوم با نامه‌هایی خطاب به همهٔ فرمانروایان و حکام محلی این انتصاب را اعلام کرد (یاکوبس، ۱۳۹۱: ۳۲۲).

تصویری که از ساتراپی هخامنشی در آسیای صغیر ترسیم شد یک سیستم منسجم و دقیق را نشان می‌دهد که در تمام طول دورهٔ حیات شاهنشاهی هخامنشی بدون تغییر باقی ماند و یک نظام اداری کارآمد بود. چنین مدل حکومتی

1. Datames
2. Autophradates
3. Artabazus

به احتمال بسیار در سایر نقاط این دولت بزرگ نیز برقرار بود و حکومت مرکزی بدین ترتیب بر جای‌جای قلمرو خود اعمال نفوذ و حاکمیت می‌کرد. این واقعیت که قلمرو پیشین دولت‌های ماقبل هخامنشی به عنوان ساتراپی در چارچوب دولت هخامنشی تا آخرین روزهای حیات شاهنشاهی پابرجا بودند نمایانگر ثبات و استمرار اوضاع سیاسی و جغرافیایی این دولت است.

نظام ساتراپی و هم‌گرایی و واگرایی اقوام و ملت‌ها

در دوره پیش از هخامنشیان، امپراتوری آشور، که سیاست توسعه ارضی گسترده‌ای را دنبال می‌کرد، در پی آن بود تا با تخریب و نابودی فرهنگ و ساختارهای قومی و مردمی ایالت‌های مفتوحه، که اغلب نیز با خشونت انجام می‌گرفت، آن‌ها را در خود تحلیل کند و در قالبی یکپارچه قرار دهد. سیاست آن‌ها نابودی هویت فرهنگی ملل به انقیاد درآمده بود. با تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، کورش و جانشینانش قصد داشتند با به حداقل رساندن دخالت دستگاه اداری هخامنشی در فرهنگ ملل تابعه و آنچه در سرزمین‌های گوناگون مرسوم بود اطاعت از قوانین و مقررات ایرانیان را برای اقوام و مردم زیردست قابل تحمل سازند (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۹-۱۰). با این حال، نباید چنین پنداشت که ایرانیان به همین راضی بودند که فقط به گردآوری خراج بپردازند و حاکمان محلی را در امور داخلی خود مطلق‌العنان رها سازند؛ واقعیت تا حد زیادی غیر از این است. در واقع، آن‌ها از نهادهای محلی استفاده می‌کردند تا در جهت منافع ایشان عمل کنند و مراقبت خاصی نیز بر اعمال داخلی ایشان داشتند. نمونه بارز در این زمینه مورد فارنا باز ساتراپ هلسپونت است که گزنفون (کتاب ۸، فصل ۶) شرح جالبی از نحوه نظارت وی بر مناطق تحت تسلطش به دست می‌دهد (بریان، ۱۳۸۸: ۳۴۲). مورد فارنا باز به خوبی امتیاز و برتری استفاده از افراد محلی برای دفاع از منافع ایرانیان و اینکه اگر آن‌ها وفاداری خود را ثابت کنند چگونه به حکومتشان ادامه خواهند داد، نشان می‌دهد. افزون بر آن، نمونه یادشده بیانگر وابستگی سلسله‌های محلی به ساتراپ ایرانی و نیز تسلط این ساتراپ‌ها بر آن‌هاست.

پس از اینکه شاهنشاهی هخامنشی به دنبال سیاست‌های داریوش یکم به پختگی و ثبات رسید، «شورش‌های ملی‌گرایانه» به ندرت روی می‌داد؛ اگر شورش نیز اتفاق می‌افتاد، بیشتر به این دلیل بود که چه کسی قدرت را در شاهنشاهی در اختیار داشته باشد (مانند مورد کورش کوچک)، نه اینکه دولت‌های جداگانه و جدایی‌طلب پدید آید. همچنین، از زمان خشایارشا به بعد، توسعه ارضی بیشتر مورد نظر شاهان نبود و تلاش‌ها بیشتر در جهت استواری و تحکیم نظام زمامداری از طریق عقلایی کردن نظام ایالتی و یکپارچه‌سازی امر مالیات و خراجستانی و نحوه حسابداری آن بود (کورت، ۱۳۷۹: ۹).

نخستین تأثیرات نظام ساتراپی هخامنشی از منظر واگرایی اقوام و ملت‌های شاهنشاهی را باید در دوره داریوش یکم جست‌وجو کرد. داریوش در آغاز پادشاهی خود با شورش‌ها و جنگ‌های استقلال‌طلبانه زیادی روبه‌رو شد که البته در سرکوب آن‌ها موفق بود. مهم‌ترین جنبه مشترک در همه شورش‌ها این است که همگی دارای جنبه دودمانی بودند و هریک خود را به پادشاهی پیشین نسبت می‌دادند و بر خود عنوان «شاه» می‌گذاشتند. از نظر آن‌ها، انتساب خود به یکی از اخلاف پادشاهی پیشین مشروعیت مورد نظر را برای کسب حمایت مردم به منظور شورش علیه حکومت مرکزی ایجاد می‌کرد و البته در بسیاری مواقع نیز این چنین بود. به نظر می‌رسد دلیل عمده این امر سیاست شاهان نخستین هخامنشی، یعنی کورش و کمبوجیه، بود که در آغاز کار فقط به تابعیت امیران و شاهان محلی سابق اکتفا کردند و تغییرات چندانی در ساختار سیاسی و اداری مناطق مختلف ایجاد نکردند. هنوز ارکان حاکمیت نظام هخامنشی در ایالات مختلف به چنان قوام و استحکامی نرسیده بود که بتواند نظم نوین را، که مشخصه آن ادغام تمام پادشاهی‌های پیشین در یک نظام سیاسی واحد بود، در نظر مردم شاهنشاهی مجسم کند. برای بسیاری از مردمان تابعه این نظم نوین هنوز قابل درک و

باور نبود. سیاست مدارایی که شاهان نخستین هخامنشی به کار می‌بردند نیز مزید بر علت بود. در واقع، حکومت هخامنشی در آغاز کار با این مشکل جدی روبه‌رو بود که به سبب حفظ مظاهر و ارکان اصلی قدرت‌های پیشین هر منطقه امید بازگشت به نظم پیشین را برای مردم آن منطقه ملموس و تحقق‌پذیر می‌کرد.

همان‌طور که اشاره شد، در نگرش هخامنشیان و شیوه حکومتی آنان از بین بردن حکومت‌های محلی و یکپارچه کردن کل شاهنشاهی جایگاهی نداشت. این شیوه حکومتی، به سبب پراکندگی‌های قومی و فرهنگی، گاهی مواقع دشواری‌های جدی برای شاهان هخامنشی به وجود می‌آورد. نمونه بارز آن را باید در بین سال‌های ۴۹۹ تا ۴۹۳ پ.م. مشاهده کرد. هنگامی که ایرانیان شهرهای یونانی آسیای صغیر را تصرف کردند سنت حاکمیت محلی را تغییر ندادند. از نظر فرهنگی، این مناطق به شدت شبیه و وابسته به جهان یونانی بودند. اقتصاد شکوفا و بازرگانی پُرونق شهرهایی نظیر میلئوس^۱ و افسوس^۲، یونانیان را از دیرباز به این مناطق متمایل کرده بود و آنان بخش زیادی از مردم این منطقه را تشکیل می‌دادند. مدل حکومتی حاکم بر این مناطق نوعی دموکراسی یونانی بود که مدت‌ها جریان داشت و امور هر شهر به دست مردم هر شهر اداره می‌شد. با روی کار آمدن هخامنشیان هر چند آنان تغییر زیادی در آن ایجاد نکردند، ادغام این مناطق در یک ساتراپی واحد تا حدودی آزادی‌های گذشته را سلب کرده بود. همچنین، از تمایل شاهان هخامنشی برای اندوختن طلا در گنجینه‌های خود و مشکل شدن جریان مبادلات تجاری بحث شده (داندامایف، ۱۳۸۹: ۲۰۵) که البته دلیلی قانع‌کننده‌ای برای اثبات آن ارائه نشده است. در سال ۴۹۹ ق.م. آریستاگوراس، حاکم میلئوس، با بهره‌برداری از نارضایتی نسبی ایجاد شده، شورش گسترده را در منطقه ایونی ترتیب داد که نیروهای هخامنشی با دشواری زیاد و پس از شش سال موفق به سرکوب آن شدند. خودمختاری داخلی که شاهان هخامنشی به ایالات داده بودند در کنار عدم تلاش جدی برای یکپارچه‌سازی این مناطق در درون شاهنشاهی هخامنشی باعث شد تا جریان شورش به سرعت گسترش یابد و دیگر مناطق یونانی‌نشین را نیز دربر گیرد. نزدیکی این مناطق به یونان و دولت‌شهرهایی نظیر اسپارت و آتن، که قرابت و نزدیکی زیادی با مردمان آن‌ها داشتند، باعث شد که نقش عامل خارجی در گسترش این شورش پُررنگ‌تر شود. در طول تاریخ هخامنشی، عامل نزدیکی فرهنگی این مناطق با دولت‌شهرهای یونان خطری دائمی برای شورش و استقلال این نواحی محسوب می‌شد.

گسترده‌گی قلمرو و لشکرکشی‌هایی بزرگ شاهان هخامنشی ثروت زیادی را طلب می‌کرد که طبیعتاً از طریق مردمان تابع تأمین می‌شد. خراج‌گذاری دقیق از زمان امپراتوری داریوش آغاز شد (ر.ک. داندامایف، ۲۰۰۰). داریوش با مشورت ساتراپ‌ها و رؤسای محلی اقوام یک نظام دقیق مالیاتی ایجاد کرد (ر.ک. داندامایف و گیزلن، ۱۹۹۹). او با عبرت‌گرفتن از شورش‌های پیشین در مسیر اصلاحات گنومات مغ (بردیای دروغین) قدم گذاشت تا هم بتواند نظم امپراتوری را تضمین کند هم در کار برداشت و دریافت خراج مردم را به آنجا نکشاند که عموماً استیلاي هخامنشیان را مورد ایراد و اعتراض قرار دهند. در واقع، این سیستم به گونه‌ای بود که بر اساس آن هر سرزمین مغلوب بر اساس ارزیابی فلزات گران‌بهایش و محاسبه‌ای مشخص مقداری معین خراج پرداخت می‌کرد. مردم، علاوه بر مالیات‌ها و عوارضی که مکلف بودند به شاه پرداخت کنند، مالیات‌های گوناگون نیز به ساتراپ‌ها می‌پرداختند. ساتراپ، که سایه و تصویری از شاه در ولایات بود، برای پردیس اختصاصی، سفره ساتراپ، و هزینه‌های ملازمانش از مردم مالیات می‌گرفت. قسمتی از خراجی که توسط ساتراپ‌ها جمع می‌شد به خزانه‌داری ساتراپ‌نشین منتقل می‌شد و بقیه را به خزانه شاهی ارسال می‌کردند.

1. Miletus
2. Ephesus

این سیستم مالیاتی هخامنشیان ایراداتی نیز داشت که گاه باعث ستم بر مردم خراج‌گذار می‌شد. همان‌طور که گفته شد، علاوه بر مالیاتی که مردم برای خزانه سلطنتی ملزم به پرداخت بودند، ساتراپ‌ها این اجازه را داشتند تا مبالغ اضافی نیز از مردم دریافت کنند. همین موضوع یکی از عیب‌های بزرگ سیستم مالیات و خراج‌گذاری هخامنشیان بود که شهربان‌ها حقوق و سهم خود را از ساکنان شهر بنشین می‌گرفتند و این خود گاه موجب ظلم و اجحاف آنان نسبت به ساکنان شهر بنشین می‌شد. به سخنی دیگر، از آنجا که ساتراپ در مقابل حکومت مرکزی موظف به پرداخت مقدار مشخصی از خراج بود، با انجام دادن وظیفه خود و ارسال مالیات مربوطه به مرکز، گاه از آزادی عمل کافی برخوردار بود و می‌توانست برای اداره ساتراپی خود به اخذ مالیات‌های بیشتری از مردم بپردازد و حکومت مرکزی به علت گستردگی مرزهای شاهنشاهی و وسعت زیاد آن عملاً همیشه قادر به دخالت مستقیم و نظارت دائم نبود (احتشام، ۲۵۲۵: ۱۱۰).

ایراد دیگری که بر سیستم مالیاتی هخامنشیان وارد است این است که مقدار مالیات مقرر هر شهر بنشین تا آخر حکومت هخامنشیان ثابت و بدون تغییر بود. در واقع، سیستم مالیاتی که در دوره داریوش یکم پی‌ریزی شد تقریباً تا پایان دوره هخامنشی بدون تغییر پایدار ماند؛ حال آنکه گستره ساتراپی‌ها در دوره آغازین شاهنشاهی هخامنشی بسیار بیشتر بود. به عنوان نمونه، آسیای صغیر در دوره داریوش یکم به چهار ساتراپی تقسیم شده بود و این رقم در دوره داریوش سوم به هفت ساتراپی رسید؛ حال آنکه مقدار مالیات و خراجی که در دوره داریوش یکم از این ساتراپی‌ها به مرکز حکومت ارسال می‌شد بدون تغییر تا دوره داریوش سوم باقی ماند (داندامایف، ۲۰۱۲؛ داندامایف، ۲۰۰۰). در نتیجه، مقدار مالیاتی که هر یک از این ساتراپی‌ها در اواخر دوره هخامنشی موظف به پرداخت آن بودند تناسبی با دارایی‌ها و ثروت‌های هر ساتراپی نداشت و فشار این مالیات بر دوش مردم بود.

ساتراپ‌های اعزامی به مناطق مختلف وظیفه داشتند ثبات داخلی ساتراپی خود را تأمین کنند. آن‌ها معمولاً با شهرها و مناطق مختلف ساتراپی تحت تسلط خود روابط حسنه برقرار می‌کردند و برای کسب اعتماد آن‌ها اقداماتی مانند بخشش مالیات و تخفیف در مجازات مجرمان انجام می‌دادند تا بدین وسیله قادر باشند نظم و ثبات را در ساتراپی تحت تسلط خویش حفظ کنند. ازدواج‌های سیاسی بین خاندان‌های حاکم در منطقه از جمله راهکارهای اداره ساتراپی‌ها بود. گذشته از پیوند و همبستگی بین بزرگان محلی، این ازدواج‌ها بزرگان ایرانی را از حمایت محلی نیز برخوردار می‌کرد. به عنوان نمونه، کوتیس^۱، شاهزاده پافلاگونی^۲، با دختر یک نجیب‌زاده پارسی پیوند زناشویی برقرار کرده بود (بریان، ۱۳۸۸: ۳۴۳). چنین اتحادیهایی می‌توانست موقعیت ساتراپ‌ها را در مقام والی یک ایالت پهناور، که ملزم به تأمین و پرداخت مبلغ معینی از خراج بودند، استحکام بخشد. همچنین، این ازدواج‌ها جای پای بالقوه‌ای برای اشراف محلی در نظام حکومتی ایران فراهم می‌کرد و آنان را به مرکز شاهنشاهی و ماهیت وجودی آن پیوند می‌داد. البته، چنین پیوندهایی گاه می‌توانست مسبب مشکلاتی شود که حاصل اشتراک منافع حکام ایرانی ساتراپی و اشراف محل باشد.

ادغام سرزمین‌های بسیار در نظامی واحد این امکان را به وجود آورده بود تا اقتصاد شکوفا شود. تا پیش از استقرار شاهنشاهی هخامنشی بر بخش اعظم دنیای شناخته شده آن روزگار، در هر قسمت، پادشاهی و حکومت مستقلی وجود داشت که بر بخش‌های مشخصی تسلط داشت و بر آن فرمان می‌راند. در چنین پادشاهی‌های خرد و محدود، اقتصاد بیشتر بر پایه نظام محلی و در سطحی محدود رواج داشت. برخوردها و تصادم‌ها میان دولت‌ها نیز امکان شکوفایی و گسترش اقتصاد را محدود می‌کرد. با روی کار آمدن هخامنشیان، همه واحدهای سیاسی - ارضی گذشته در یک واحد یک‌پارچه ادغام شدند. بدین ترتیب، شرایط مناسبی برای شکوفایی یک اقتصاد بین‌المللی ایجاد شد. همچنین، با تشکیل

1. Cotys

2. Paphlagonia

این نظام واحد سیاسی-جغرافیایی، بسیاری از جنگ‌هایی که در گذشته میان این حکومت‌های خرد روی می‌داد و مانع اصلی گسترش تجارت بود از بین رفت. این شرایط، افزون بر اقتصاد، در کشاورزی نیز تأثیر بسیار گذاشت. گزارش‌های بسیاری از شکوفایی کشاورزی و حمایت شاهان هخامنشی از رونق آن در اختیار داریم. البته، اصلی‌ترین دلیل توجه شاهان هخامنشی به مسئله رونق تجارت و کشاورزی دریافت مالیات و خراج از مناطق مختلف شاهنشاهی بود. بدین منظور، آن‌ها تلاش زیادی در راستای تأمین امنیت داخلی، که شرط اصلی رونق تجارت و کشاورزی بود، داشتند. گزنفون می‌نویسد کورش در توجیه وضع مالیات‌ها گفته بود: «اگر هر خطری پیش آید، این ما هستیم که باید آن را برطرف کنیم» (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب ۸، فصل ۶). وظیفه تأمین امنیتی که کورش در اینجا ادعا می‌کند بر عهده ساتراپ‌ها قرار داشت. با توجه به گستردگی بیش از حد شاهنشاهی، تفویض قدرت نظامی و محول کردن وظیفه تأمین امنیت به ساتراپ‌ها کاملاً منطقی و عقلانی بوده است. نمونه بارز این وظیفه ساتراپ‌ها را در گزارش هرودوت از آرتافرن^۱ ساتراپ سارد در جریان قیام ایونی در آغاز سده ۵ پ.م. می‌بینیم: «آرتافرنس ساتراپ سارد نمایندگان شهرهای ایونی را فراخواند و آنان را وادار به تنظیم توافق‌نامه‌ای بین خود کرد که بنا بر آن، به جای جنگ و به جان هم افتادن، هنگام بروز اختلافات باید به راه‌های قانونی توسل جویند. او سپس سرزمین آن‌ها را بر حسب فرسنگ اندازه‌گیری کرد و بر حسب همین اندازه‌ها بر آنان مالیات بست» (هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب ششم، ۴۲، ۶۹۳). گزارش هرودوت رابطه بین تأمین امنیت و گردآوری مالیات را، که دو رکن اساسی از مطالبات بین حکومت و مردم است، به خوبی نشان می‌دهد.

یکی از مؤثرترین روش‌ها برای کنترل مناطق و حفظ یک‌پارچگی شاهنشاهی راه‌های شاهنشاهی بود. منظم بودن ارتباطات و قابلیت قدرت مرکزی برای دخالت در ساتراپی‌ها و کشورهای مفتوحه در هنگام لزوم بسیار مهم بود. تمام قلمرو شاهنشاهی با شبکه منظم راه‌ها به هم متصل می‌شد. برقراری ارتباط میان فواصل بزرگ، چه از دید نظامی چه از دید اقتصادی، اهمیت داشت. مقادیر هنگفتی از مالیات و خراج در طول قلمرو شاهنشاهی جابه‌جا می‌شد. در مقیاسی کوچک‌تر، جابه‌جایی‌های گسترده کاروان‌های بازرگانی نیز مطرح بود. ارتباط مستمر میان ساتراپی‌ها با مراکز حکومتی نیز لازم بود. همه این عوامل نیاز به یک شبکه وسیع و منظم از راه‌های ارتباطی را ضروری می‌ساخت که تأمین امنیت و کارایی آن در درجه اول اهمیت قرار داشت (اشمیت، ۱۹۸۳). گزنفون کورش را آغازگر این کار می‌داند (گزنفون، ۱۳۸۰: کتاب ۸، فصل ۶). هرودوت نیز به توصیف یکی از راه‌های مهم در شاهنشاهی هخامنشی پرداخته است (هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب پنجم، ۵۲-۵۴، ۶۲۲ به بعد). او در وصف جاده سارد-شوش آورده که جاده‌های شاهی «از مناطق آباد و امن می‌گذرند» (هرودوت، ۱۳۸۹: کتاب پنجم، ۵۲، ۶۲۲). این سخن به این مفهوم است که مسافر در آن‌ها نه در معرض خطر گرسنگی بود نه افتادن در دام راهزنان. به واسطه این راه‌های مواصلاتی منظم، در هنگام جنگ نیز به سهولت امکان تهیه تدارکات برای سپاه فراهم بود. برای استفاده از این جاده‌ها می‌بایست هر ساتراپ وظیفه خود را در تعمیر و مراقبت از این راه‌ها به خوبی اجرا می‌کرد (اومستد، ۱۳۸۳: ۵۷۱). در شاهنشاهی هخامنشی راه‌های ارتباطی در درجه نخست کارکردی سیاسی داشته‌اند. جاده‌های شاهی به نوعی کارکرد نظامی بسیار مهمی داشته‌اند و در زمان وقوع حوادث برای اعزام نیروهای نظامی و خاموش کردن شورش‌ها کاربرد داشته‌اند.

به علاوه، در سطح پایین‌تر از مقام شهربان یا ساتراپ، نظام اداری هخامنشی به همکاری با مقامات محلی وابستگی فراوان داشت. در درون هر ساتراپی فرمانداری‌ها یا تقسیمات فرعی تری نیز وجود داشت که به احتمال بسیار به دست مقامات محلی اداره می‌شد. علاوه بر این، ساتراپی‌هایی نظیر ماوراء فرات، لیدی، هلسپونت، و فریگیه دارای واحدهای سیاسی متنوع و گوناگونی بودند که معمولاً به‌طور سنتی توسط مقامات محلی خود اداره می‌شدند (کورت، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

تداوم و نگهداری سلسله‌مراتب محلی در ساتراپی به نوعی باعث سهولت انجام امور اداری مربوط به ساتراپی و جمع‌آوری مالیات می‌شد و از سوی دیگر باعث نزدیکی اشراف محلی به حکومت هخامنشی می‌گردید که آرامش و تداوم آن را در پی داشت.

داریوش همواره در کتیبه‌های خود اعلام می‌کند که یکی از دلایل اعطای پادشاهی از سوی اهوره‌مزدا به او این است که «زمین پُر آشوب بود و داریوش آشوبگران را به جای خود نشانده». این مضمون، که شاه در برابر آشوب‌ها مدافع نظم است، بارها در سنگ‌نبشته‌های داریوش از جمله بیستون تکرار می‌شود. درون‌مایه شورش، که باعث ناآرامی می‌شود، با دروغ^۱ پیوند دارد. هنگامی که مدعیان سر به شورش برمی‌دارند، داریوش پیوسته آن‌ها را شورشی و دروغگو به مردم معرفی می‌کند. بنابراین، مفهوم دروغ‌گویی با شورش علیه نظام پادشاهی و الهی پیوند دارد. چنین ذهنیتی را که تئورسین‌های حکومت ساخته و پرداخته می‌کردند و به اشکال و روش‌های مختلف در سرتاسر شاهنشاهی پراکنده می‌کردند به بهترین وجه حمایت از شاهنشاه هخامنشی و حکومت او را برابر با حمایت از اهوره‌مزدا به‌عنوان خدای یگانه معرفی می‌کرد و هر گونه شورش علیه شاه بزرگ را تخلفی بزرگ و گناهی نابخشودنی جلوه می‌داد.

در نظام حکومتی فدرالیسم، اصل بر همزیستی بین ایالت‌هاست نه لزوماً وحدت آن‌ها (احمدی‌پور و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۷۷). این اصل یکی از دلایل دیرپایی و دوام دولت‌های فدرال است. توجه به این نکته که هدف حکومت مرکزی از بین بردن سنت‌ها و فرهنگ‌های محلی نیست، پذیرش حاکمیت را برای مردمان ایالات و نواحی مختلف کشور پذیرفتنی می‌کند. مردم خود را در قالب حکومتی می‌بینند که در آن خرده‌فرهنگ‌ها و حکومت‌های محلی که از جنس خود مردم هستند به حیات خود ادامه می‌دهند و حتی حکومت مرکزی ضامن بقای آن‌ها نیز هست. شاهان هخامنشی تا زمانی که حکومت‌های محلی به شورش علیه حکومت مرکزی دست نمی‌زدند از آن‌ها حمایت می‌کردند. نمونه آن یهودیان هستند که از زمان داریوش یکم به بعد توانستند به‌تدریج در کرانه دریای مدیترانه به برپایی حکومت خود بپردازند و به‌دلیل تبعیت از شاهان هخامنشی تا پایان عمر از حمایت آنان برخوردار بودند. اما، به‌عنوان نمونه شهر بابل، که چندین بار علیه حاکمیت هخامنشی شورید، سرانجام با برخورد نظامی خشایارشا رو به افول نهاد و با تقسیم به ایالت‌های مختلف از اهمیت آن کاسته شد و جایگاه بلند خود را در شاهنشاهی از دست داد.

نتیجه‌گیری

مرزهای گسترده و تنوع قومیتی قلمرو هخامنشیان سیستم حکومتی خاصی را طلب می‌کرد که بتواند این شاهنشاهی گسترده را کنترل و اداره کند. ویژگی‌های یادشده باعث ایجاد مدلی ویژه از اداره کشور شد که به نظام ساتراپی معروف است و به‌ویژه از دوره داریوش یکم در سرتاسر شاهنشاهی به‌اجرا درآمد. در این مدل حکومتی ویژگی چندملیتی بودن شاهنشاهی هخامنشی باعث شده بود که برای اداره بهتر کشور تا حد زیادی سایر مردمان را در اداره حکومت سهیم کنند. به‌منظور کاستن از هرگونه تنش احتمالی با مردمان بومی، حکومت بیشتر از طریق عاملان محلی به اجرای سیاست‌های خود می‌پرداخت. تعداد بسیار کم شورش‌های ملی‌گرایانه در طول عمر این حکومت نشان از توفیق آن‌ها در اداره این شاهنشاهی گسترده از طریق نظام ساتراپی است که تا حدی قابل تطبیق با سیستم فدرالی امروزی است. با این حال، هرچند هخامنشیان توانستند بیش از دو قرن بر این قلمرو پهناور فرمان برانند، به‌سبب تنوع بسیار فرهنگی- قومی شاهنشاهی خود، ویژگی‌های وحدت‌بخش و همسان‌ساز کمتر در حکومت آن‌ها قابل مشاهده است و احساسات

ملی‌گرایانه تا پایان عمر شاهنشاهی در بخش‌های مختلف آن کم و بیش باقی ماند. در ادامه اقدامات هخامنشیان، که باعث واگرایی یا همگرایی در بین اقوام قلمرو آن‌ها می‌شده، در قالب جدول ارائه شده است.

واگرایی	همگرایی	اقدامات هخامنشیان
*	*	تلاش برای حفظ مظاهر و ارکان اصلی قدرت‌های پیشین هر منطقه (در دوران نخستین شاهان هخامنشی)
	*	استفاده از افراد محلی برای امور داخلی ساتراپی
	*	به حداقل رساندن دخالت دستگاه اداری هخامنشی در فرهنگ ملل تابعه و رسوم سرزمین‌های گوناگون
*	*	ادغام مناطق مختلف در یک ساتراپی واحد (که از یک سو باعث سلب تقریبی آزادی‌های گذشته شده و از سوی دیگر باعث شکوفایی تجارت و کشاورزی شده است).
	*	تعیین مقدار خراج هر ساتراپی برای پرداخت به شاهنشاه
*	*	اجازه ساتراپ‌ها برای دریافت خراج برای اداره ساتراپی (که گاه باعث ظلم و اجحاف به مردم منطقه می‌شد)
*	*	ثابت‌بودن مقدار مالیات هر ساتراپی تا پایان عهد هخامنشی (درحالی‌که گاه ساتراپی‌ها خود بعداً به چند ساتراپی تقسیم شده‌اند)
	*	ایجاد پیوندهای زناشویی میان خاندان‌های حکومت‌گر منطقه (که باعث پیوند آنها به مرکز شاهنشاهی و ماهیت وجودی آن می‌شد)
*	*	ایجاد پیوندهای زناشویی میان خاندان‌های حکومت‌گر منطقه (که باعث اشتراک منافع سرکردگان ایرانی و اشراف محلی و فراهم کردن زمینه برای خودمختاری ساتراپی می‌شد)
	*	محول کردن وظیفه تأمین امنیت هر ساتراپی به ساتراپ‌ها
	*	ایجاد راه‌های ارتباطی در سراسر شاهنشاهی و در ساتراپی‌ها
	*	تلاش برای همزیستی بین ایالت‌ها نه لزوماً وحدت بین آن‌ها

منابع

۱. احتشام، مرتضی، ۲۵۳۵، *ایران در زمان هخامنشیان*، تهران: چاپخانه زر.
۲. احمدی‌پور، زهرا؛ قنبری، قاسم و کرمی، قاسم، ۱۳۹۳، *سازمان‌دهی سیاسی فضا*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۳. اومستد، آلبرت، ۱۳۸۳، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. آذری، علاءالدین، ۱۳۵۴، پژوهش درباره شهرها، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۱۰، ش ۶ (مسلسل ۶۱).
۵. بروسیوس، ماریا، ۱۳۹۰، *ایرانیان عصر باستان*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: هرمس.
۶. بریان، پی‌یر، ۱۳۸۶، *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: اختران.
۷. بریان، پی‌یر، ۱۳۸۸، *قدرت مرکزی و چندمرکزی فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*، مجموعه تاریخ هخامنشی، ویراستار: هلن سانسیسی وردنبورخ، ج ۱، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.
۸. بریان، پی‌یر، ۱۳۹۱، *از کورش تا اسکندر؛ تاریخ شاهنشاهی ایران*، مجموعه تاریخ هخامنشیان، ج ۱۰، بخش یکم، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.
۹. بیانی، ملکزاده، ۱۳۷۰، *تاریخ سکه: از قدیم‌ترین ازمه تا دوره ساسانیان*، ج ۱-۲، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. توین‌بی، آرنولد، ۱۳۷۹، *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۱. حافظنیا، محمدرضا و کاویانی راد، مراد، ۱۳۸۳، *افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی*، تهران: سمت.
۱۲. حافظنیا، محمدرضا؛ مصری، محمد؛ احمدی، حمید و حسینی، حسین، ۱۳۸۴، *قومیت و سازمان‌دهی سیاسی فضا*، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، ش ۲، صص ۵-۲۲.
۱۳. داندامایف، محمد، ۱۳۸۹، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: فرزانه روز.
۱۴. شیعه، اسماعیل، ۱۳۶۹، *مقدمه‌ای بر میانی برنامه‌ریزی شهری*، تهران: دانشگاه علم و صنعت.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۸، *تاریخ مردم ایران*، جلد ۱، *ایران قبل از اسلام*، تهران: امیر کبیر.
۱۶. کورت، آملی، ۱۳۷۹، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
۱۷. کوک، جان، ۱۳۸۷، *ظهور هخامنشیان و تأسیس امپراتوری ایشان*، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۲، قسمت اول، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
۱۸. گارثویت، جین رالف، ۱۳۸۷، *تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تاکنون*، ترجمه غلام‌رضا علی‌بابایی، تهران: اختران.
۱۹. گزنفون، ۱۳۸۰، *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی - فرهنگی.
۲۰. مالوان، مکس، ۱۳۹۰، *کوروش کبیر، تاریخ ایران کمبریج*، ج ۲، قسمت اول، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
۲۱. مجتهدزاده، پیروز و حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۸۷، *برابرسازی معنایی واژگان جغرافیای سیاسی*، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، س ۴، ش ۱، صص ۱-۷.
۲۲. ویسهوفر، یوزف، ۱۳۹۰، *ایران باستان: از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ میلادی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
۲۳. هرودوت، ۱۳۸۹، *تاریخ هرودوت*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: اساطیر.
۲۴. هینتس، والتر، ۱۳۷۸، *داریوش و ایرانیان: تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
۲۵. یاکوبس، برونو، ۱۳۹۱، *سازوکارهای غلبه بر بحران در نظام اداری آسیای صغیر در دوره هخامنشی*، مجموعه تاریخ هخامنشی، ویراستار: ووترف. م. هنکلن و آملی کورت، ج ۱۳، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.

۲۶. یانگ، کایلر و دیگران، ۱۳۸۵، *ایران باستان (پیشاتاریخ، ایلامیان، هخامنشیان، سلوکیان، پارتیان، و ساسانیان)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.

۲۷. یوسف جمالی، محمدکریم؛ ایمان پور، محمدتقی و شهبادی، علی اکبر، ۱۳۹۲، نقش و جایگاه ساتراپی‌ها در شاهنشاهی هخامنشی، *تاریخ اسلام و ایران*، ش ۱۸، ۱۰۸، صص ۸۹-۱۱۰.

28. Ahmadipur, Zahra and et al., 2014, *Political Organization of Space*, Tehran: National Geographical Organization. (In Persian)
29. Azari, Alaedin, 1975, A Reaserch on Satraps, *Historical Review Journal*, No. 6: 61. (In Persian)
30. Bayani, Malekzade, 1991, *Coins's History*, Vol. 1-2, Tehran: University of Tehran. (In Persian)
31. Briant, Pierre, 1998, Gaumāta, *Encyclopedia Iranica*, Vol. 10: 3, PP. 333-335.
32. Briant, Pierre, 2007, *Political unity and cultural interaction in the Achaemenid Empire*, tr. Nahid Foroughan, Tehran: Akhtaran. (In Persian)
33. Briant, Pierre, 2009, *Central Power and Cltural Multicentres in the Achaemenid Empire*, *Achamenid History*, ed. Heleen Sancisi-Weerdenburg, Amelie Kuhrt, Vol. 1, tr. Morteza Saqebfar, Tehran: Tus. (In Persian)
34. Briant, Pierre, 2012, *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, *Achamenid History*, ed. Heleen Sancisi-Weerdenburg, Amelie Kuhrt, Vol. 1, tr. Morteza Saqebfar, Tehran: Tus. (In Persian)
35. Brosius, Maria, 2011, *The Persian*, tr. Haiedeh Mashayekh, Tehran: Hermes. (In Persian)
36. Cook, John, 1983, *The Persian Empire*, *Schocken*, 1st American edition: London, Melbourn and Toronto: J. M. Dent and sons.
37. Cook, John, 1985, *The Rise of the Achaemenid and Establishment of their Empire*, *Cambridge History of Iran*, I, Gershevitch (ed.), Vol. 2, Cambridge.
38. Cook, John, 2008, *The Rise of the Persian Empire and establishment of their empire*, *Cambridge history of Iran*, Vol. 2(1), tr. T. Qaderi, Tehran: Mahtab. (In Persian)
39. Dandamayev, Mohammad, 1993, *Cyrus II The Great*, *Encyclopedia Iranica*, Vol. 6, New York.
40. Dandamayev, Mohammad, 1999, Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments, *Iranica Antiqua*, Vol. 34, PP. 269-282, available at: <http://abstractairanica.revues.org>
41. Dandamayev, Mohammad, 2000, Achaemenid Taxation, *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid-taxation>.
42. Dandamayev, Mohammad, 2010, *Political History of Achaemenids*, tr. Farid Javaherkalam, Tehran: Farzan Ruz. (In Persian)
43. Dandamayev, Mohammad, 2012, Achaemenid Taxation, *Encyclopedia Iranica*, online edition, available at: www.iranicaonline.org/articles/achaemenidtaxation (accessed on 7 February 2014).
44. Dandamayev, Mohammad and Gyselen, Rika, 1999, "Fiscal System i. Achaemenid, ii. Sasanian," *Encyclopaedia Iranica*, online edition, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/fiscal-system-i-achaemenid-ii-sasanian>
45. Ehtesham, Morteza, 1976, *Iran in the Achamenid time*, Tehran: Zar. (In Persian)
46. Frye, Richard Nelson, 2005, *Cyrus II*, *Encyclopedia Britannica*, 15 edition, Vol. 3.
47. Garthwaite, Gene Ralph, 2008, *A Survey of Iranian political history from the Achaemenid Empire till now*, tr. Gholamreza Alibabaei, Tehran: Akhtaran. (In Persian)
48. Grayson, Albert Ktik, 1975, *Assyrian and Babylonian Chronicles*, New York.

49. Hafeznia, Mohammad Reza and Kavianirad, Morad, 2005, *The new approaches in political geography*, Tehran: Samt. (In Persian)
50. Hafeznia, Mohammad Reza et al., 2006, Ethnicity and political organization of space, *Journal of Geopolitics*, Vol.1, No. 2, PP. 5-22. (In Persian)
51. Herodotus, 1977, *Histories*, tr. Morteza Saqebfar, Tehran: Asatir. (In Persian)
52. Hinz, Walther, 1999, *Darius and the Persians, History of Achaemenids' culture and civilization*, tr. Parviz Rajabi, Tehran: Mahi. (In Persian)
53. Jacobs, Bruno, 2006, "Achaemenid Satrapies", *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid-satrapies>
54. Jacobs, Bruno, 2012, *Mechanisms for overcoming the crisis in the administrative system of Asia Minor in the Achaemenid period*, *Achamenid History*, ed. Henkelmann & Kuhrt, Vol. 13, tr. M. Saqebfar, Tehran: Tus. (In Persian)
55. Kent, Roland, 1950, *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, Second edition, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
56. Kuhrt, Ameli, 2000, *Achamenids*, tr. Morteza Saqebfar, Tehran: Qoqnus. (In Persian)
57. Mallowan, Max, 2011, *Cyrus the great, Cambridge History of Iran*, Vol. 2 (1), tr. T. Qaderi, Tehran: Mahtab. (In Persian)
58. Mojtahedzadeh, Pirouz and Hafeznia, Mohammad Reza, 2009, Equalization in Political Geography terms, *Journal of Geopolitics*, Year 4, No. 1, PP. 1-7. (In Persian)
59. Moore, Carey, 1971, *Esther: Introduction, Translation and Notes*, Garden City, N. Y.
60. Nepos, Cornelius, 1886, *Lives of Eminent Commanders (Life of Datames)*, tr. the Rev. John Selby Watson, MA, PP. 305-450, available at: <http://www.tertullian.org/fathers/nepos.htm#Datames>
61. Olmstead, Albert, 2004, *History of the Persian Empire*, tr. Mohammad Moqadam, Tehran: Elmi Farhangi. (In Persian)
62. Oppenheim, Leo, 1969, *Babylonian and Assyrian Historical Text*, J.B Pritchard (Ed.). Ancient Near Eastern Text Relating to the Old Testament, Princeton.
63. Potts, Daniel, 1999, *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Cambridge University Press, Institute for the Study of the Ancient World, New York.
64. Schmitt, Rüdiger, 1983, Achaemenid Dynasty, *Encyclopædia Iranica*, I/4, PP. 414-426; an updated version is available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid-dynasty>.
65. Schmitt, Rüdiger, 1994, Datames, *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at <https://www.iranicaonline.org/articles/datames>
66. Shieh, Esmaeil, 1990, *Introduction to urban planning*, Tehran: Iran University of Science and Technology. (In Persian)
67. Stolper, Matthew, 1989, The Governor of Babylon and across -the- River in 486 B.C., *Journal of Near Eastern studies*, No. 48, PP. 283-305.
68. Toynbee, Arnold, 2000, *Achamenid Geographical Administration*, tr. Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Dr. Afshar Foundation. (In Persian)
69. Vogelsang, Willem, 1998, Medes, Scythians and Persian: The Rise of Darius in a north – south Perspective, *Iranica Antiqua*, No. 33, PP. 195-224.
70. Wieshöfer, Josef, 2011, *Ancient Persia; from 550 Bc-650 AD*, tr. M. Saqebfar, Tehran: Qoqnus. (In Persian)

71. Wittke, Anne; Olshausen, Eckhart and Szydlak, Richard (ed.), 2010, New Pauly Supplements I - Volume 3: *Historical Atlas of the Ancient World*, Brill.
72. Xenophon, 2001, *Cyropaedia*, tr. Reza Mashayekhi, Tehran: Elmi-Farhangi. (In Persian)
73. Young, Theodore Cuyler et al., 2006, *Ancient Iran (Pre-History, Elamids, Achamenids, Seleucids, Parthians and Sasanians)*, tr. Yaqub Azhand, Tehran: Mowla. (In Persian)
74. Yusof Jamali, Mohammad Karim; Imanpur, Mohammad Taqi and Shahabadi, Ali Akbar, 2012, Position of satrapies in Achamenid Empire, *History of Islam and Iran*, 18, 108, PP. 89-110. (In Persian)
75. Zarrinkoob, Abdolhosein, 2009, *The History of Iranian People*, Vol. 1, Tehran: Amirkabir. (In Persian)

